

صورت‌بندی گفتمانی خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه (باز تولید نظریه بقا و زوال حاکمیت از منظر علی (ع))

علی محمد ولوی*

هائیه بیک**

چکیده

خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه، سهم قابل توجهی در تبیین رابطه حکومت و مردم در اندیشه سیاسی علی (ع) دارد. این مقاله با رویکرد توصیفی و با بهره‌گیری از روش تحلیل گفتمان، به صورت‌بندی گفتمانی این خطبه در شش مرحله معنایی، معناکاو، مفهوم‌یابی، مقوله‌یابی، محور‌یابی، و گفتمان‌یابی پرداخته است. حاصل این صورت‌بندی، شناسایی الگوی «هرم گفتمانی نقد حاکمیت» در فضای گفتمانی حق است. شرایط و نتایج تحقق و عدم تحقق این گفتمان در

* (نویسنده مسئول) عضو هیئت علمی دانشگاه الزهرا (a.valavi@alzahra.ac.ir)

** دانشجوی دکترای تاریخ دانشگاه الزهرا (h.beik@alzahra.ac.ir)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۶/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۳/۱۸

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال یازدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۵، صص ۲۰۵-۲۳۴

جامعه نیز، از دستاوردهای دیگر آن است.
واژگان کلیدی: خطبه ۲۱۶، نهج البلاغه، تحلیل گفتمان، نقد حاکمیت،
صورت‌بندی گفتمانی

مقدمه

برای فهم سیره نظری علی (ع) در موضوع حاکمیت، خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه^(۱) علاوه بر داشتن سند مطمئن^(۲)، جامعیت، قوت و ژرفای قابل توجهی دارد. این مقاله بر آن است که به عنوان نخستین گام در مطالعه دقیق و عمیق این خطبه، با رویکرد توصیفی به صورت بندی گفتمانی آن بپردازد؛ از این رو، هدف آن آزمون فرضیه‌ای مشخص نیست، بلکه به دنبال کشف صورت بندی گفتمانی خطبه به منظور ایجاد بستری قابل اعتماد برای تولید فرضیه‌هایی از درون گفتمان‌های خطبه هستیم که با رویکردها و روش‌های گوناگون، قابل انجام است؛ از این رو، این پژوهش در پی پاسخ به سه پرسش است: «گفتمان‌های غالب درباره موضوع بقا و زوال حاکمیت‌ها از منظر علی (ع) در این خطبه کدامند؟»، «چه نسبتی میان آن‌ها وجود دارد؟»، «شرایط و نتایج تحقق و عدم تحقق آن‌ها در جامعه چیست؟». در این راستا، با تأکید بر سازوکارهای صرفی و نحوی تحلیل گفتمان، معناکاو و مفهوم‌یابی دقیق گزاره‌های خطبه تا سطح گفتمان‌یابی و روابط میان آن‌ها انجام شده است.

صرف نظر از آثار فراوانی که در زمینه سیره سیاسی علی (ع) نوشته شده‌اند و متناسب با موضوع، کم و بیش از خطبه مورد نظر بهره برده‌اند^(۳)، اغلب آثاری که با تمرکز بر این خطبه به تحلیل دیدگاه‌های سیاسی علی (ع) پرداخته‌اند، با توجه به داشتن پیش فرض و ضعف دقت‌های زبانی، جامعیت و مطلوبیت علمی چندانی ندارند و در نتیجه جهت‌گیری نویسندگان در گزینش معانی و مفاهیم گزاره‌ها، در کنار عدم به کارگیری روشی مشخص در تحلیل، از دقت، عمق و اعتبار این آثار کاسته است. در این میان، مقاله «نسبت اخلاق و امر سیاسی در منظومه فکری امام علی (ع) با رویکرد به کلام ۲۱۶ نهج البلاغه» قابل توجه است. نویسندگان با تبیین برخی

مفروضات اولیه، پس از شناسایی معنای حق الهی، ارتباط اخلاق، ارزش‌ها، دین و سیاست را بررسی کرده و بر مبنای این خطبه که رابطه مردم با یکدیگر و با نظام حاکم را از اصل حق الهی تجرید می‌کند، تفکیک اخلاق را از امر سیاسی ناممکن دانسته است (پروانه‌زاد و میراحمدی، ۱۳۹۱: ۵۲-۲۷). نوشته قابل توجه دیگر در این زمینه، پایان‌نامه‌ای با عنوان «بررسی اخلاق شهریاری و فضیلت سیاسی در نهج البلاغه» است که در آزمون فرضیه ضرورت حضور سیاسی متعهدانه در هر دو مقام سیاست‌مدار و شهروند، از خطبه مورد نظر بهره گرفته است (حائری، ۱۳۹۳).

مطالعات زبان‌شناختی، از بیشترین سهم در استفاده از روش‌های گفتمانی برای تحلیل سخنان امام علی (ع) و به‌ویژه نهج البلاغه برخوردار بوده‌اند^(۴). در میان آن‌ها مقاله «تحلیل گفتمان انتقادی خطبه شقشقیه بر اساس الگوی فرکلاف» (رضایی، ۱۳۹۱: ۲۴۸-۲۳۳) قابل توجه است. این مقاله برخلاف عنوانش، تنها به بررسی زبان‌شناختی خطبه بر اساس رویکرد توصیفی فرکلاف پرداخته است تا لایه‌های پنهان متن را شناسایی کند. بدیهی است این مرحله، نخستین گام از سطح نخست مطالعات گفتمانی است.

لازم به توضیح است که از آنجاکه این پژوهش، مسئله‌محور نیست، تنها به لحاظ روشی نه نظری- از تحلیل گفتمان بهره گرفته است. همچنین به دلیل اتکای آن به متن، گفتمان‌یابی خطبه با تأکید بیشتر بر سازوکارهای صرفی و نحوی تحلیل گفتمان و نه تحلیل گفتمان انتقادی- انجام شده است؛ از این رو، دل‌ها و نظام معنایی گفتمان‌ها، تنها در محدوده خطبه مورد نظر، صورت‌بندی شده‌اند؛ بنابراین، شناسایی گفتمان‌های مرتبط، اعم از همسو و رقیب، پر کردن فضاهای خالی گفتمانی، شناسایی حوزه گفتمان‌گونگی، و تعیین محدوده زمانی و مکانی گفتمان‌ها و زمینه‌های تولید آن‌ها، خارج از هدف‌گذاری این پژوهش است. اصطلاح «صورت‌بندی» نیز در این پژوهش به معنای متداول آن به کار رفته است و نه معنایی که در تحلیل گفتمان انتقادی استفاده می‌شود.

در راستای صورت‌بندی گفتمانی خطبه ۲۱۶، شش مرحله معنایی، معناکاوی، مفهوم‌یابی، مقوله‌یابی، محور‌یابی، و گفتمان‌یابی انجام شده است^(۵). در مرحله نخست، واژه‌های خطبه، مستقل از متن، مطالعه شده‌اند و معناهای فراوان هریک و

ارتباط میان آن‌ها، در بررسی موشکافانه‌ای شناسایی شد. در مرحله دوم، واژه‌ها در جمله‌ها، ساختار جمله‌ها و ارتباط میان بخش‌های مختلف آن‌ها به‌تنهایی و در درون گزاره‌ها، بررسی شدند. همچنین، برای کشف نقش معنایی موضوع‌ها و گرایش اصلی متن، به بررسی همگونی و استمرار واژه‌ها و معانی آن‌ها و واکاوی دلایل انتخاب هر واژه در مقابل واژگان مشابه، و ساختار جمله‌ها در مقابل ساختارهای مشابه، پرداخته‌ایم^(۶). هدف مرحله‌های سوم و چهارم، فهم معنای کلان متن از طریق مطالعه ساختارهای درون‌متنی بود که با بررسی روابط میان گزاره‌ها آغاز شد و تا تحلیل انسجام سراسری متن از طریق روابط گزاره‌های کلان، ادامه یافت^(۷). مرحله پنجم، با هدف گرد هم آوردن مقوله‌ها پیرامون محورهای کلان، به مطالعه تأکیدها (تلویحی)، حذف‌ها، و بزرگنمایی‌های انجام‌شده در متن پرداخته است. در مرحله پایانی با کاربست دقیق نتایج مراحل بالا در تحلیل یکپارچه و هم‌زمان لایه‌های متن، گفتمان‌های خطبه استخراج شده است. با توجه به حجم زیاد مطالب، محدودیت این نوشتار در قالب مقاله، و نیز لزوم تحلیل یکپارچه متن، سعی شده است حاصل هریک از مرحله‌های یادشده به‌گونه‌ای منسجم، ضمن ارائه و تحلیل صورت‌بندی گفتمانی خطبه، آورده شود.

از آنجاکه معنایابی و معناکاوی واژه‌ها از مراحل اساسی پژوهش است، تعریف و محدوده کاربرد واژگان در متن نوشتار آمده است. در اینجا دو نکته قابل ذکر است؛ نخست اینکه با توجه به موضوع خطبه، بُعد سیاسی «حاکمیت» به‌عنوان یکی از مفاهیم و نه واژگان-کلیدی، بیش از سایر ابعاد آن موردنظر بوده است^(۸). دیگر اینکه «نقد حاکمیت»، حرکتی مسئولانه از سوی مردم است، با هدف اصلاح حکومت در مسیر اجرای حق و عدالت^(۹).

۱. تحلیل گفتمانی خطبه

با توجه به انسجام و ارتباط پیچیده معنایی و ساختاری اجزای خطبه و لزوم مراجعه مکرر به گزاره‌ها و واژه‌ها در مسیر شناسایی خطوط گفتمانی، متن خطبه به‌صورت یکجا و به‌تفکیک گزاره‌ها آورده شده است تا در طول نوشتار، تنها شماره گزاره‌ها بیان شود. ترجمه فارسی متن نیز در پیوست آمده است.

۱-۱. متن خطبه ۲۱۶ به تفکیک گزاره‌ها^(۱)

۱. فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ- لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بَوْلَايِهِ أَمْرِكُمْ وَمَنْزِلَتِي الَّتِي أَنْزَلْتَنِي اللَّهُ عَزَّ ذِكْرَهُ بِهَا مِنْكُمْ^(۱) و لَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ؛
۲. فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ؛
۳. [الحق] لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ؛
۴. وَ لَوْ كَانَ [الحق] لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ ذُونَ خَلْفِهِ لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ لِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ؛
۵. وَ لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَطِيعُوهُ وَ جَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ وَ تَوْسَعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ؛
۶. ثُمَّ جَعَلَ سُبْحَانَهُ- مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا، وَ يَوْجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً، وَ لَا يَسْتَوْجِبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ؛
۷. وَ أَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ- مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِيِ عَلَى الرَّعِيَةِ، وَ حَقُّ الرَّعِيَةِ عَلَى الْوَالِيِ، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ- لِكُلِّ عَلَى كُلِّ؛
۸. فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِالْفِتَنِهِمْ؛
۹. وَ [فَجَعَلَهَا] عِزّاً لِالِدِينِهِمْ؛
۱۰. فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَةَ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاةِ، وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَةِ؛
۱۱. فَإِذَا أَدَّتْ الرَّعِيَةُ إِلَى الْوَالِيِ حَقَّهُ، وَ أَدَّى الْوَالِيِ إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ؛
۱۲. وَ قَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ؛
۱۳. وَ اخْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَ جَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنَنُ؛
۱۴. فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ؛
۱۵. وَ طُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ؛
۱۶. وَ يَسَسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ؛
۱۷. وَ إِذَا غَلَبَتْ الرَّعِيَةُ وَالْيَهَا أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِيِ بِرَعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ؛
۱۸. وَ ظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ؛
۱۹. وَ كَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ؛
۲۰. وَ تَرَكْتَ مَحَاجِ السُّنَنِ؛

٢١. فَعْمِلَ بِالْهَوَى؛
٢٢. و عَظَّمْتَ الْأَحْكَامَ؛
٢٣. و كَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ؛
٢٤. فَلَا يَسْتَوْحِشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَظَلٍ وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلِ فِعْلٍ؛
٢٥. فَهَذَا لَكَ تَذَلُّ الْأَبْرَارِ وَ تَعِزُّ الْأَشْرَارِ؛
٢٦. وَ تَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ؛
٢٧. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ، وَ حُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ؛
٢٨. فَلَيْسَ أَحَدٌ وَ إِنْ ائْتَدَّ عَلَى رِضَى اللَّهِ حِرْصُهُ، وَ طَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ۔
بِبَالِغِ حَقِيقَتِهِ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ؛
٢٩. وَ لَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةِ بِمَبْلَغِ جُهِدِهِمْ وَ التَّعَاوُنِ
عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ؛
٣٠. وَ لَيْسَ أَمْرٌ وَ إِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزِلَتُهُ وَ تَقَدَّمَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ بِفَوْقِ
أَنْ يِعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ؛
٣١. وَ لَا أَمْرٌ وَ إِنْ صَغُرَتْهُ النُّفُوسُ وَ اقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ بِدُونِ أَنْ يِعِينَ عَلَى ذَلِكَ
أَوْ يِعَانَ عَلَيْهِ؛
٣٢. إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فِي نَفْسِهِ، وَ جَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ، أَنْ
يَصْغُرَ عِنْدَهُ لِعِظَمِ ذَلِكَ۔ كُلُّ مَا سِوَاهُ، وَ إِنْ أَحَقَّ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ لَمَنْ عَظُمَتْ نِعْمَتُهُ
اللَّهُ عَلَيْهِ، وَ لَطَفَ إِحْسَانُهُ إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَمْ تَعْظُمِ نِعْمَتُهُ اللَّهُ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا إِزْدَادَ حَقِّ اللَّهِ
عَلَيْهِ عِظْمًا؛
٣٣. وَ إِنْ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوَلَاهِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ، أَنْ يَظُنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ،
وَ يُوَضِّعَ أَمْرَهُمْ عَلَى الْكِبَرِ؛
٣٤. وَ قَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَالٍ فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أَحِبُّ الْإِطْرَاءَ، وَ اسْتِمَاعَ الثَّنَاءِ، وَ
لَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ۔ كَذَلِكَ؛
٣٥. وَ لَوْ كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ يَقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ إِحْطَاطًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ
أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعَظْمَةِ وَ الْكِبْرِيَاءِ؛
٣٦. وَ رَبَّمَا اسْتَحْلَى النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ؛
٣٧. فَلَا تُتَنَوُّوا عَلَى بَجْمِيلِ ثَنَاءٍ لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ إِلَيْكُمْ مِنْ

- أَلْبَقِيهِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَدَائِهَا، وَفَرَائِضٍ لَأَبْدُ مِنْ إِمْضَائِهَا؛
 ۳۸. فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةَ؛
 ۳۹. وَلَا تَحْفَظُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ؛
 ۴۰. وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ؛
 ۴۱. وَلَا تَظُنُّوا بِي إِسْتِنْقَالًا فِي حَقِّ قِيلَ لِي وَلَا اِلْتِمَاسَ إِعْظَامَ لِنَفْسِي؛
 ۴۲. فَإِنَّهُ مَنْ اسْتَقْبَلَ الْحَقَّ أَنْ يَقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يَغْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا
 أَثْقَلَ عَلَيْهِ؛
 ۴۳. فَلَا تَكْفُوا عَن مَقَالِهِ بِحَقِّ، أَوْ مَشُورِهِ بِعَدْلِ؛
 ۴۴. فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ، وَلَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِي
 اللَّهُ مِنْ نَفْسِي، مَا هُوَ أَمْلَكَ بِهِ مِنِّي؛
 ۴۵. فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عَبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَأَ رَبِّ غَيْرُهُ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ
 أَنْفُسِنَا؛
 ۴۶. وَ أَخْرَجْنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ؛
 ۴۷. فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى؛
 ۴۸. وَ أَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى.

۲. فضای گفتمانی حق

در مقدمه خطبه، حوزه گفتمانی حق با نگاه هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه دقیقی معرفی شده و به‌عنوان بستر تعیین‌کننده تولید گفتمان‌های موجود در روابط حکومت و مردم، مورد توجه قرار گرفته است. باید توجه داشت آنچه درباره «حق» در این خطبه آمده است و به‌ویژه در دومین گزاره آن بازتاب یافته است، گزاره‌ای فراگفتمانی و در حوزه ایستمه‌هایی است که گفتمان‌ها از آن سرچشمه می‌گیرند. در این منظومه گفتمانی، روابط دال‌های «الله»، «والی» و «رعیت»، با محوریت دال مرکزی حق، توضیح داده شده است. «حق» که به‌عنوان دال قدرتمندی، تمام عنصرهای موجود در فضای گفتمانی خطبه را به یکدیگر پیوند داده است، از یک‌سو به‌طور مستقیم با دو مفهوم «جعل الهی» و «دوسویگی» تقویت شده، و از سوی دیگر، با مفاهیم «دشواری در عمل» (گزاره ۲) (۱۲)، «ناتوانی در ادای کامل برای همه»

گزاره ۲۸ و ۳۷)، «نیاز به همکاری همه در انجام آن» (گزاره ۳۰، ۳۱ و ۴۴) و «توانایی همه برای همکاری در انجام آن» (گزاره ۳۱) به‌طور دقیق، مشخص شده است^(۱۳). اهمیت این تعریف و تحدید دقیق آن، در پیوند مستقیم و غیرمستقیم همه دال‌های این منظومه با دال مرکزی «حق» آشکار می‌شود.

مفهوم جعل الهی برای حق، علاوه بر واژه‌های «جعل» (گزاره ۱، ۵، ۸ و ۹) و «فرض» (گزاره ۶ و ۷)، در گزاره‌های ۲۹ و ۳۷، و مفهوم دوسویگی، علاوه بر گزاره‌های ۱ تا ۷، ۱۰، ۱۱ و ۱۷ با واژه‌های «مثل» (گزاره ۱)^(۱۴)، «تواصف» و «تناصف» (گزاره ۲)^(۱۵)، «یجری، جری» (گزاره ۳ و ۴) و «تتکافأ فی وجوهها» (گزاره ۶)^(۱۶) تعریف شده است. اوج دقت مفهوم دوسویگی برای دال حق، در گزاره سوم نمایان است، چنان‌که علاوه بر عمومیت و جریان دائمی، موضع افراد در مورد اجرا یا عدم اجرای آن، ملاک تمکین به حق شناخته شده است؛ به عبارت دیگر، پذیرفتن یا نپذیرفتن اجرا یا عدم اجرای حق توسط افراد، در شرایط مشابه، شرط اشعار به حق دانسته شده است^(۱۷).

نسبت حکومت و مردم به‌عنوان دو عنصر حاکمیت، از رهگذر شناسایی روابط دال‌های الله، والی و رعیت قابل فهم است. به این منظور، توجه به مفاهیم بعضی واژه‌ها در این منظومه گفتمانی، ضروری است. واژه‌های «منزلت» (گزاره ۱)، «ولایت» (گزاره ۱) و مشتقات آن («والی» در گزاره‌های ۷، ۱۱ و ۱۷، «ولاه» در گزاره‌های ۱۰ و ۳۳) و «رعیت»، در معنابخشی به مفهوم حکومت، نقش اصلی را به‌عهده دارند. استفاده از واژه «منزلت» نشان می‌دهد که حاکمیت نه سلطه و غلبه و حتی برتری جایگاه، بلکه موقعیتی^۱ مدیریتی است که مسئولیت‌ها، مأموریت‌ها و محدودیت‌هایی را برای صاحبش در پی دارد. به عبارت دیگر، حاکم، صاحب منزلتی است که هرچند به او قدرت تصمیم‌گیری می‌دهد، اما دارای هیچ‌گونه یک‌سویگی در حق و برتری نیست^(۱۸).

با توجه به نزدیک بودن استفاده از واژه‌های «والی» و «رعیت»، ارتباط معنایی و ابعادی آن‌ها هم‌زمان و با رفت‌وبرگشتی ناگزیر، قابل شناسایی است. والی از ریشه

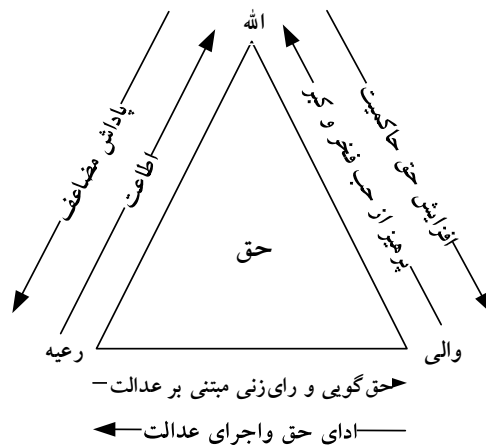
«ولی»، دارای معنای بسیار گسترده‌ای است که علاوه بر حاکمیت (ابن‌منظور، ۱۳۷۵-۱۳۷۴ هـ.ق، ج ۱۵: ۴۰۶) و امارت (ابن درید، ۱۹۸۷، ج ۲: ۹۹۰؛ ازهری، ۱۳۳۹، ج ۱۵: ۳۲۳) معنایی مانند دوستی (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۸۸۵)، مداومت (فراهیدی، ۱۴۲۴، ج ۸: ۳۷۰؛ راغب اصفهانی، بی‌تا: ۸۵۵)، یاری (فراهیدی، ج ۸، ۱۴۲۴: ۳۷۰؛ راغب اصفهانی، بی‌تا: ۸۵۵؛ ازهری، ج ۱۵، ۱۳۳۹: ۳۲۳)، سرپرستی (ابن‌عباد، ۱۹۷۸، ج ۱۰: ۳۷۹؛ راغب اصفهانی، بی‌تا: ۸۸۶)، پرورش (ابن‌منظور، ج ۱۵، ۱۳۷۴-۱۳۷۵ هـ.ق: ۴۰۷)، هدایت (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۸۸۷)، مهربانی (مطریزی، ۱۳۶۰، ج ۲: ۳۷۲)، پیروی (جوهری، بی‌تا، ج ۶: ۲۵۲۸؛ ابن‌سیده، بی‌تا، ج ۱۰: ۴۵۹؛ راغب اصفهانی، بی‌تا: ۸۸۷)، نگهداری (فراهیدی، ۱۴۲۴، ج ۸: ۳۷۰؛ ابن‌عباد، ۱۹۷۸، ج ۱۰: ۳۸۱)، تسلط (فراهیدی، ۱۴۲۴، ج ۸: ۳۷۰؛ ابن‌سیده، بی‌تا، ج ۱۰: ۴۵۹) و تدبیر (فراهیدی، ۱۴۲۴، ج ۸: ۳۷۰؛ ابن‌منظور، ۱۳۷۴-۱۳۷۵ هـ.ق، ج ۱۵: ۴۰۶) را در خود دارد. یکی از معنای قابل‌توجه آن، باران‌های ریز و پی‌درپی بهاری است که بسیار سودمند و موردعلاقه کشاورزان است؛ بارانی نه کم و بی‌فایده، و نه بسیار و سیل‌آسا و زیان‌آور (ابن‌درید، بی‌تا، ج ۲: ۹۹۰؛ ازهری، ۱۳۳۹، ج ۱۵: ۳۲۱؛ راغب اصفهانی، بی‌تا: ۸۸۷). بنابراین آنچه گفته شد، در مفهوم «ولایت»، نوعی پیوستگی و دوسویگی نهفته است که در واژه‌هایی مانند «حاکم»، «امیر»، و «سلطان» وجود ندارد^(۱۹).

از مردم نیز در این خطبه به «رعیت» تعبیر شده است، نه «ناس»؛ تعبیری که عرب‌ها برای امری به‌کار می‌برند که دربردارنده نگاهبانی و محافظت، رفاه و آرامش، آزادی محدود، مهربانی و ملاحظت، پرورش جمعی، حسن توجه و حق‌نگهداری است (فراهیدی، ۱۴۲۴: ج ۲: ۲۴۰ و ۲۴۱؛ ازهری، ۱۳۳۹، ج ۳: ۱۰۴؛ راغب اصفهانی، بی‌تا: ۳۵۷؛ ابن‌منظور، ۱۳۷۴-۱۳۷۵ هـ.ق، ج ۱۴: ۳۲۹-۳۲۵)؛ بنابراین، «رعیت» عبارت از مردمی است که در نسبت با والی، دارای حق و مسئولیتی دوسویه هستند که نه قراردادی و عارضی، بلکه ذاتی چنین رابطه‌ای است؛ بنابراین، به‌جای رعیت نه‌تنها «ناس» که حتی «اصحاب»، «قوم»، «اهل»، «شعب» و... نیز قابل‌جایگزینی نیست^(۲۰). بنابراین آنچه گفته شد، در الگوی موردنظر این خطبه، مفهوم حکومت در پیوند دال والی با دال‌های حق، خداوند و مردم، به مفهوم حاکمیت

سیاسی ولایت نزدیک می‌شود.

در نظر داشتن مفاهیم بالا برای دریافت چگونگی جریان دوسویه حق میان حکومت و مردم و نیز ارتباط آن با حق خداوند، ضروری است. این حق در نخستین سطح خود، میان خداوند و بندگان تعریف شده (گزاره ۴ و ۵)^(۳۱) و تا جریان آن میان مردم و حکومت ادامه یافته است. دوسویگی حق میان خداوند و بندگان با «اطاعت» بندگان و «پاداش دوچندان» از سوی خداوند، تعریف شده است (گزاره ۵). همین حق، میان حکومت و خداوند در قالب پرهیز از خودستایی و زمامداری برتری جویانه حاکمان، و افزایش حق حاکمیت آنان توسط خداوند مطرح شده است (گزاره‌های ۳۲ و ۳۳). حق دوسویه حکومت و مردم نیز به‌عنوان بزرگ‌ترین حق جعل شده توسط خداوند (گزاره ۷) با اجرای حق و عدالت توسط حاکمیت، و اظهار حق و عرضه عدل به حاکمیت توسط مردم (گزاره ۴۳) توضیح داده شده است (شکل شماره ۱).

شکل شماره (۱). روابط خدا، مردم و حکومت بر پایه حق دوسویه



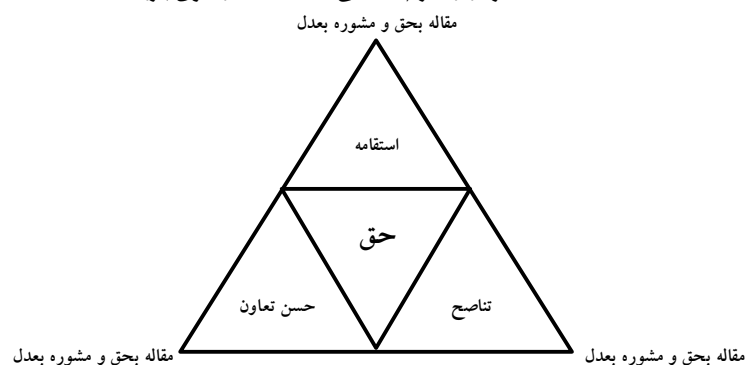
۳. هرم گفتمانی نقد حاکمیت

پس از معرفی فضای گفتمانی حق و ارتباط معنایی و ابعادی دال‌های آن، خطبه بر نقش تعیین‌کننده مردم در مسیر اجرای حق و عدالت متمرکز شده، و به تکلیف آن‌ها در برابر حکومت به‌عنوان اساس اصلاح جامعه، توجه کرده است (گزاره ۱۰).

با توجه به آنچه دربارهٔ دوسویگی حق حکومت و مردم مطرح شد، بنابر گزاره دهم، اصلاح جامعه، حق مردم بر حکومت است. بدیهی است که تنها حاکمیت صالح، قادر به ادای این حق است؛ دوام صلاحیت حکومت یا اصلاح آن نیز به استقامت مردم برای ادای حق حکومت (گزاره ۴۳) بستگی مستقیم دارد^(۳۲). از همین رو در گزاره‌های ۱، ۷ و ۱۱، ادای حق حکومت توسط مردم، بر ادای حق مردم توسط حکومت، تقدم دارد. همچنین آنجا که سخن از حق است، به حکومت توجه شده است و آنجا که سخن از ادای حق است، مردم، مخاطب قرار گرفته‌اند؛ بنابراین، در این خطبه نه تنها بر حق حکومت و تکلیف مردم تأکید شده، که بار اصلی باقی ماندن حاکمیت در مسیر درست نیز به‌عهدهٔ مردم است.

پس از تبیین وابستگی حق دوسویهٔ حکومت و مردم در اصلاح جامعه و نقش تعیین‌کنندهٔ مردم در آن، الگوی تعامل حکومت و مردم در مسیر اجرای حق و عدالت، به‌صورت هرم گفتمانی نقد حاکمیت در فضای گفتمانی حق، معرفی شده است؛ چنان‌که دال‌های «استقامت» (گزاره ۱۰)، «تناصرح» (گزاره ۲۷ و ۲۹) و «حسن تعاون» (گزاره ۲۷ و ۲۹) به‌عنوان اضلاع، با رأس «مقاله بحق و مشوره بعدل» (گزاره ۴۳)، بر قاعدهٔ «حق» (دال مرکزی)^(۳۳)، این هرم گفتمانی را تشکیل داده‌اند (شکل شماره ۲).

شکل شماره (۲). هرم گفتمانی نقد حاکمیت (الگوی باز)



نقد حاکمیت به‌عنوان حق حکومت و تکلیف الهی مردم در گزاره‌های ۲۷، ۲۹ و به‌ویژه ۴۳ مورد تأکید قرار گرفته است. علاوه‌بر این، نیاز حکومت به نقد و استثناپذیری آن در گزاره‌های ۲۸، ۳۰، ۳۱ و ۴۴ مورد توجه است. ارتباط مستقیم

و غیرمستقیم دال‌های استقامت، تناصح و حسن تعاون با مفاهیم دال مرکزی حق، علاوه بر دشواری نقد، نشان‌دهنده ضرورت انجام آن به‌اندازه ظرفیت وجودی و همکاری در انجام آن برای همه (در هر سطحی از حاکمیت)^(۲۴) به‌عنوان حق واجب الهی است. به‌عبارت دیگر، پیوند دال‌های نقد حاکمیت با دال مرکزی حق، نشان‌دهنده ضرورت تولید و تداوم این گفتمان به‌عنوان الگوی کاملی برای جامعه در ادای حق حکومت است.

پیش از شناسایی روابط معنایی و ابعادی دال‌های گفتمان نقد حاکمیت، توجه به این نکته ضروری است که دال‌ها در این ساختار، مفهوم خود را در ارتباط با یکدیگر به‌دست می‌آورند؛ از این رو، پس از معناکاوی هریک، به مفاهیم آن‌ها در نسبت با یکدیگر توجه شده است.

دال «مَقَالِهِ بِحَقِّ»^(۲۵) و «مَشُورَةٍ بَعْدَلٍ» در رأس گفتمان، علاوه بر اینکه نشان می‌دهد که نقد حاکمیت، یک حق الهی حکومت و تکلیف الهی مردم است، هدف نقد را نیز مشخص می‌کند. نکته قابل‌توجه این است که در این عبارت، «مقاله» به‌معنی گفتار و سخن هدفمند و حساب‌شده و روشنگر، و «مشوره» (با سکون واو) و اضافه شدن «ب» بر عدل، به‌معنای نظر دادن و فعلی یک‌سویه است، نه مشورت (با کسر واو) که از ریشه مشاوره و دارای مفهوم دوسویه است. همچنین توجه به معناهای «عدل»^(۲۶) و ارتباط مفهومی آن با «تناصف» (گزاره ۲)، دشواری نقد حاکمیت را بیش‌ازپیش نمایان می‌کند.

از آنجاکه دال «استقامت» در این خطبه به‌عنوان مهم‌ترین رکن نقد حاکمیت، مبنا و ریشه اصلاح حکومت و در پی آن، اصلاح جامعه شناخته شده است (گزاره ۱۰)، توجه به ابعاد مفهومی آن، ضروری است. برای استقامت، معناها و مفهوم‌هایی مانند ثبات، پافشاری و پایداری، اعتدال، دوام و استمرار، عدم انحراف از حق، درست شدن و قیمت نهادن آمده است (فراهیدی، ۱۴۲۴، ج ۵: ۲۳۳؛ ازهری، ۱۳۳۹، ج ۹: ۲۶۷؛ راغب اصفهانی، بی‌تا: ۶۹۲؛ ابن سیده، بی‌تا، ج ۶: ۵۹۲-۵۹۰؛ ابن منظور، ۱۳۷۵-۱۳۷۴ هـ، ج ۱۲: ۴۹۸). از آنجاکه استقامت، مصدر باب استفعال است و معنای طلب دارد، مفهوم طلب قیام و درخواست بروز همه آثار و منافع، در هریک از معناهای آن وجود دارد (مصطفوی، بی‌تا، ج ۹: ۳۴۲). نمایان شدن همه

ویژگی‌ها و آثار هر پدیده نیز برحسب توانایی و شخصیت ذاتی آن، متفاوت است^(۲۷)؛ بنابراین، معنای استقامت در هر عبارتی با توجه به زمینه‌ای که واژه در آن مطرح شده، متفاوت است^(۲۸). از سوی دیگر، برپا داشتن هر چیز به گونه‌ای که همه آثار آن ظاهر شود، مستلزم اعتدال، ثبات و دوام است. پس هر یک از تعریف‌های استقامت را می‌توان تعریف به لازم استقامت و به لحاظ مفهومی، مستقل از استقامت دانست.

بنابر آنچه گفته شد و نیز معنای واژه‌های قوام، قائم، و قیام، می‌توان مفهوم برپا کردن و برپاداشتن مستمر و مداوم را از «استقامت» برداشت کرد؛ به گونه‌ای که اگر استمرار و دوام نباشد، قیام، منتفی خواهد شد. پس این واژه، هنگامی که در مورد رعیت و در نسبت با والی به کار می‌رود (گزاره ۱۰)، بر این مفهوم تأکید دارد که مردم صرف نظر از موقعیت و منزلت اجتماعی- باید همواره در نقد سازنده حاکمیت، به اندازه ظرفیت وجودیشان (مبلغ جهد) حضور فعال داشته باشند و از خود، مراقبت کنند تا گرفتار خمودگی و سستی نشوند و به سردی، بی‌روحو، کم‌اثری، بی‌تفاوتی و انزوای اجتماعی و سیاسی دچار نشوند^(۳۰). استفاده از باب استفعال نیز به این مفهوم است که یک فرد در جامعه، دو عمل را هم‌زمان انجام می‌دهد، خود از پا نمی‌افتد و دیگران را نیز سر پا نگه می‌دارد.

از معنی دیگر استقامت که متضمن عدالت است، چنین برمی‌آید که هرگونه افراط و تفریط از سوی مردم، موجب کاستی در امر حکومت می‌شود، یعنی پیش افتادن یا پس ماندن مردم در حرکت یا انحراف از مسیر صلاح جامعه، برخلاف استقامت، و مصداق نپرداختن حق حکومت از سوی مردم است.

از مجموع آنچه درباره استقامت مطرح شد، می‌توان نتیجه گرفت که تمام تعریف‌ها و مفهوم‌های پیش گفته، زمانی بر استقامت مردم صدق می‌کنند که در تمام عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، و دینی جامعه حضور داشته باشند و گرنه رعیت خارج از صحنه و برکنار و بی‌توجه، مفهومی جز «ناس» ندارد که در آن صورت، نیازمند امیر نیکوکار یا خطاکاری است که او را مدیریت کند، نه والی ذی‌حقی که او را به سوی صلاح ببرد.

«تناصح» و «حسن تعاون» (گزاره ۲۷ و ۲۹) به‌عنوان دو رکن دیگر نقد

حاکمیت در این هرم گفتگمانی، مورد توجه بوده‌اند. «نصیحت» و واژه‌های هم‌ریشه آن، دارای بار معنایی فراوانی است؛ مانند خالص شدن و خالص کردن، خیرخواهی محض، توبه محکم و برگشت‌ناپذیر، ثبات و استواری، در مقابل عداوت، تصفیه، پیراهن و نخ‌وسوزن و خیاطی، جلدسازی، سیراب کردن شتر، نقیض غش و خیانت و نیز کار و سخنی که به مصلحت شخص و همنشین در آن و از روی خلوص نیت و خیرخواهی محض باشد (ابن درید، ۱۹۸۷، ج ۱: ۵۴۴؛ ابن فارس، ۱۳۶۲، ج ۵: ۴۳۵؛ راغب اصفهانی، بی‌تا: ۸۰۸؛ ابن منظور، ۱۳۷۵-۱۳۷۴ هـ.ق، ج ۲: ۶۱۵ و ۶۱۶؛ زبیدی، بی‌تا، ج ۴: ۲۳۰؛ مصطفوی، بی‌تا، ج ۱۲: ۱۳۷-۱۳۹). صاحب «النهایه فی غریب الحدیث»، نصیحت عموم مسلمانان را، ارشاد آنان به سوی مصالحشان دانسته است (جزری، ۱۳۶۷، ج ۵: ۶۳)؛ بنابراین، با توجه به کاربرد باب تفاعل، معنی «نصیحت» دارای سه ویژگی است؛ نخست، حداکثر خیرخواهی، ارشاد، کمک خالصانه، حفظ و تقویت؛ دوم، دوسویه بودن؛^(۳۰) و سوم، همراه با جریان دائمی بودن، دوام و با هدف اصلاح و بهبود وضع موجود. تأکید بر «تناصح» در پیوند با دال «حُسْنِ التَّعَاوُنِ»^(۳۱)، نشان می‌دهد که بدون همکاری، همراهی، همدلی، یکپارچگی و وحدت رعیت و حفظ شأن و جایگاه والی، امر حکومت میسر نمی‌شود. دقت در معانی این سه اصل، نشان‌دهنده ضرورت رعایت هم‌زمان آن‌ها در نقد حاکمیت است؛ امری که ضامن آثار ارزشمند صلاح حکومت و مردم و مانع پیامدهای ناگوار فساد در هر دو است و امام علی (ع) آن را نه تنها برای دوام حکومت ضروری دانسته، بلکه حاکمیت بدون آن را اساساً خارج از شأن انسان به‌شمار آورده است^(۳۲). ضرورت این امر در بخش دوم خطبه بیشتر نمایان می‌شود؛ آنجا که علی (ع) در نقش طراز یک والی، الگوی تمام و کاملی را برای حاکمان و مردم به‌نمایش می‌گذارد^(۳۳).

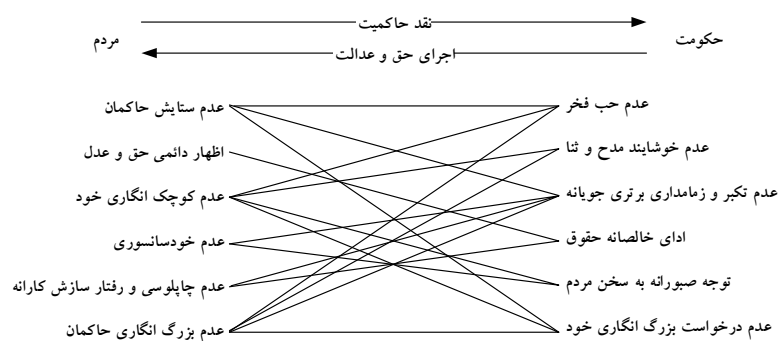
۴. راهکارهای تحقق گفتگمان نقد حاکمیت

در بخش راهکارها نیز بر نقش تعیین‌کننده مردم در کمک به استحقاق یافتن (یا ماندن) حاکمان بر جایگاه حاکمیت به‌منظور اصلاح (یا تداوم صلاحیت) آن‌ها تأکید شده است. گزاره ۳۲ با تبیین نسبت مستقیم عبودیت و صلاحیت افراد، هدف اصلی

راه، در مسیر اجرای حق و عدالت، کمک به حفظ و افزایش جلال الهی نزد حاکمان می‌داند^(۳۴)؛ از این رو، مردم از هرگونه رفتاری که موجب تولید یا افزایش حب فخر و کبر در حاکمان شود، برحذر داشته شده‌اند. مهم‌ترین وظایف مردم در مسیر نقد حاکمیت چنین است: بزرگ نپنداشتن و جلوگیری از «اسخف حالات» حاکمان، یعنی تکبر و استبداد رأی (گزاره‌های ۳۳، ۳۴ و ۳۵)، پرهیز از هرگونه ستایش حاکمان (گزاره‌های ۳۴، ۳۵، ۳۶ و ۳۷)، پرهیز از کوچک‌انگاری خود در سخن گفتن با ایشان (گزاره ۳۸)، پرهیز از خودسانسوری در برابر حاکمان (گزاره ۳۹)، و خودداری از رفتار سازشکارانه، ساختگی و با هدف کاسبکارانه با آن‌ها (گزاره ۴۰). نکته مهمی که از این گزاره‌ها برمی‌آید، این است که دل‌های مطرح‌شده پیش از آنکه راهکارهای تحقق نقد حاکمیت باشند، نشانه‌های مأموریت و مسئولیت مردم در این امر ضروری هستند.

در مسیر تحقق این گفتمان، حاکمان نیز به موازات مردم، مسئولیت‌هایی دارند. آنان با توجه به شرط لازم عبودیت، نه تنها نباید خواستار بزرگانگاری خود از سوی مردم باشند، بلکه باید از قرار گرفتن در معرض گمان مردم به خوشایندی مبالغه و شنیدن مدح و ثنا نیز پرهیز کنند (گزاره ۳۳، ۳۴ و ۳۵)^(۳۵). برای آنان حتی شنیدن سخنی که مردم گمان می‌کنند حق است، نباید سنگین باشد، زیرا کسی که شنیدن سخن حق یا عرضه و دعوت او به عدل، برایش سنگین باشد، عمل به آن‌ها بر وی سنگین‌تر است (گزاره ۴۱ و ۴۲) (شکل شماره ۳).

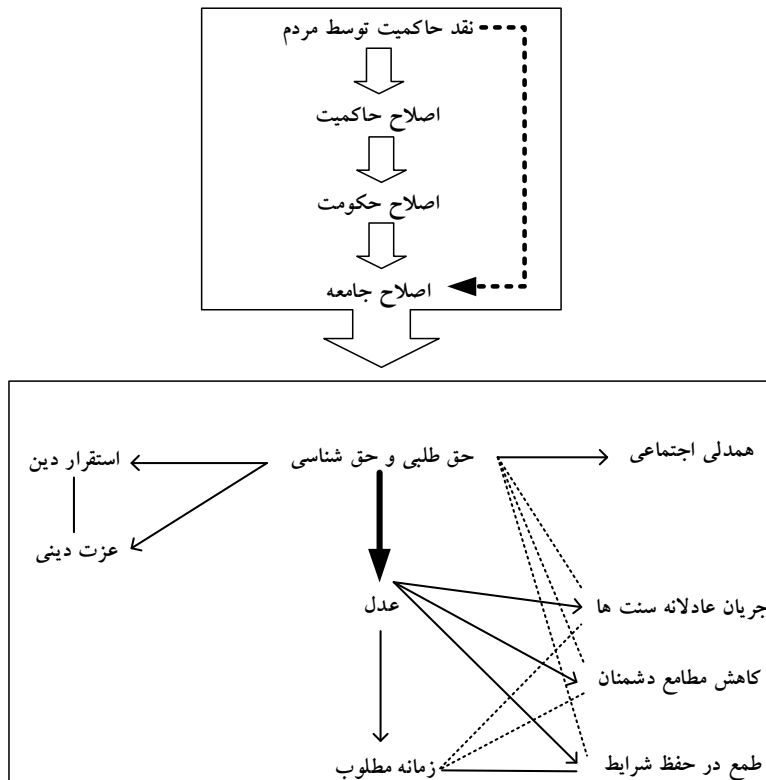
شکل شماره (۳). راهکارهای نقد حاکمیت



۵. نتایج تحقق گفتمان نقد حاکمیت

از آنجاکه جامعه مطلوب، نتیجه همکاری آگاهانه و مسئولانه مردم در نقد خیرخواهانه حاکمیت است، دال‌های این جامعه، همگی در حوزه گفتمانی حق قرار دارند. در این الگو، دال‌های «استقرار دین» (گزاره ۱۲)، «عزت دینی» (گزاره ۹) و «همدلی اجتماعی» (گزاره ۸) در پیوند با دال مرکزی «حق‌شناسی و حق‌طلبی»، منجر به تولید دال «عدل»، در پیوند با دال‌های «جریان عادلانه سنت‌ها» (گزاره ۱۳)، «زمانه مطلوب» (گزاره ۱۴)، «طمع در حفظ شرایط» (گزاره ۱۵) و «کاهش طمع‌ورزی دشمنان» (گزاره ۱۶) می‌شود. براساس ارتباط معنایی و ابعادی دال‌های موجود در این الگو با سایر دال‌های فضای گفتمانی حق، گفتمان مسلط بر جامعه مطلوب، گفتمان حاکمیت ولایی است (شکل شماره ۴).

شکل شماره (۴). نتایج تحقق گفتمان نقد حاکمیت (الگوی گفتمانی جامعه مطلوب)

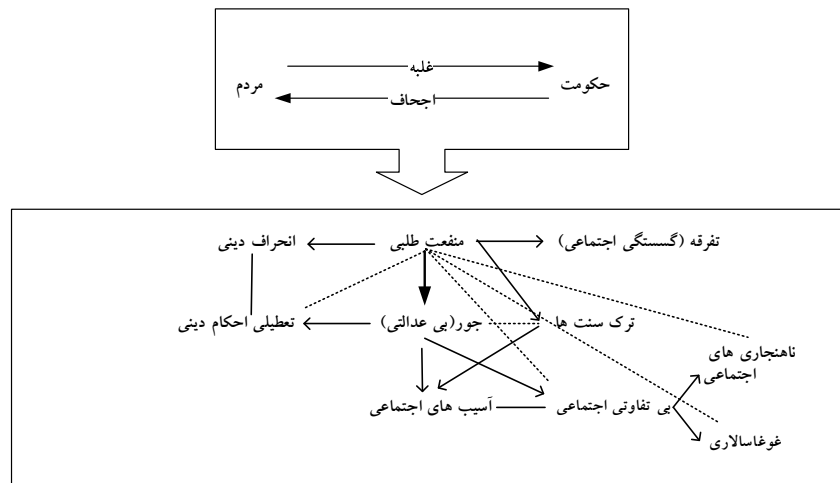


۶. نتایج عدم تحقق گفتمان نقد حاکمیت

تحقق نیافتن گفتمان نقد حاکمیت با دال‌های «اجحاف والی»^(۳۶) و «غلبه رعیت» (گزاره ۱۷) نشان داده شده است که در فضای گفتمانی غیرحق (باطل) و در نتیجه رعایت حق دوسویه حکومت و مردم صورت خواهد گرفت.

در الگوی جامعه نامطلوب، دال‌های «تفرقه (گسستگی اجتماعی)» (گزاره ۱۷)، «انحراف دینی» (گزاره ۱۹)، «تخلف از آموزه‌های دین و معطل ماندن احکام دینی» (گزاره ۲۲) و «ترک سنت‌ها» (گزاره ۲۰) در پیوند با دال مرکزی «منفعت‌طلبی» (گزاره ۲۱)، منجر به تولید دال «بی‌عدالتی (جور)» (گزاره ۱۸) در پیوند با دال‌های «آسیب‌های اجتماعی» (گزاره ۲۳)، «بی‌تفاوتی اجتماعی» (گزاره ۲۴)، «غوغاسالاری» به‌جای شایسته‌سالاری- (گزاره ۲۵) و «ناهنجاری‌های اجتماعی» (گزاره ۲۶) می‌شود. براساس ارتباط معنایی و ابعادی دال‌های موجود در این الگو، گفتمان مسلط بر جامعه نامطلوب، گفتمان سلطه است (شکل شماره ۵).

شکل شماره (۵). نتایج عدم تحقق گفتمان نقد حاکمیت (الگوی گفتمانی جامعه نامطلوب)



توجه به فضای گفتمانی در این الگو بسیار مهم است. چنان‌که گفتمان نقد حاکمیت در غیر حوزه گفتمانی حق، با تغییر صورت‌بندی، به گفتمان مقاومت در برابر گفتمان سلطه تبدیل خواهد شد. نکته قابل توجه این است که این گفتمان، حتی اگر در برابر و در واکنش به گفتمان سلطه (حاصل اجحاف حکومت) شکل بگیرد، تا

زمانی که به جای کاربست ابزار نقد، در پی سرکشی و غلبه بر حکومت باشد، در حوزه گفتمانی غیرحق (باطل)^(۳۷) قرار خواهد داشت. از سوی دیگر، اگر گفتمان مقاومت در فضای گفتمانی حق و در مسیر اطاعت از حکومت شکل بگیرد و با دال‌های استقامت و تناصح و حسن تعاون صورت‌بندی شود، به گفتمان نقد حاکمیت، تغییر ماهیت خواهد داد؛ بنابراین، گفتمان نقد حاکمیت نه ذیل گفتمان مقاومت که دستاورد مفصل‌بندی جدیدی از دال‌ها در فضای گفتمانی حق و جایگزین گفتمان مقاومت است.

نتیجه‌گیری

در خطبه ۲۱۶ نهج‌البلاغه، رابطه حکومت و مردم با الگوی هرم گفتمانی نقد حاکمیت در فضای گفتمانی حق، تبیین شده است. دال‌های «استقامت»، «تناصح» و «حسن تعاون» به‌عنوان اضلاع، با رأس «مقاله بحق و مشوره بعدل»، بر قاعده «حق» (دال مرکزی)، این هرم گفتمانی را تشکیل داده‌اند.

پیوستگی مفهومی و ابعادی اضلاع این هرم، نشان‌دهنده این است که نقد حاکمیت بدون هریک از جنبه‌های «حضور فعال و سازنده در مناسبات اجتماعی»، «خیرخواهی»، و «مشارکت همدلانه» مردم، ناقص، کم‌اثر، و بدون نتیجه مطلوب خواهد بود، زیرا با توجه به دوسویگی حاکمیت، اگر مردم خود را صاحب حکومت و در برابر آن مسئول ندانند، رابطه آن دو در نتیجه فقدان فرهنگ نقد سازنده، تنظیم نخواهد شد؛ بنابراین، رعایت هم‌زمان این سه اصل، شرط پایداری این گفتمان و میزان آن، معیاری برای سنجش حرکت جامعه در مسیر حق و عدالت خواهد بود.

یکی از نکته‌های قابل توجه در این خطبه، نبود گفتمان‌های متخاصم (رقیب) در حوزه گفتمانی حق است که نقد حاکمیت در آن تبیین شده است؛ درحالی که حوزه گفتمانی غیرحق (باطل)، عرصه تقابل گفتمان‌هایی مانند سلطه و مقاومت است.

نکته مهم دیگر این است که هرچند این پارادایم در فضای گفتمانی حق مطرح شده است، درعین حال، الگوی تبدیل گفتمان‌های موجود در فضای گفتمانی غیرحق را به فضای گفتمانی حق ارائه می‌دهد.

در مقایسه صورت‌بندی دو گفتمان «حاکمیت ولایی» (شکل شماره ۴) و

«سلطه» (شکل شماره ۵)، به‌عنوان گفتمان‌های حاصل از تحقق و عدم تحقق گفتمان نقد حاکمیت، چند نکته قابل‌توجه است؛ نخست اینکه الگوی گفتمانی «سلطه» مجموعه‌ی دقیقی از دال‌های پردازش‌شده «حاکمیت ولایی» است که نه‌تنها در تعداد، بلکه در ارتباط ابعادی نیز شباهت بسیاری دارند. دوم اینکه دقت در موقعیت دال‌های مرکزی این دو گفتمان نشان می‌دهد که تحقق هریک، به‌بستر مفصل‌بندی دال‌های آن بستگی مستقیم دارد، به‌عبارت دیگر، به‌دلیل شباهت بسیاری که ساختار پیوند دال‌های این دو گفتمان با یکدیگر دارد، هر اندازه یکی از آن‌ها از حوزه گفتمانی خود فاصله بگیرد، ارتباط ابعادی دال‌هایش سست و به‌مرور در مفصل‌بندی جدیدی به گفتمان رقیب، نزدیک می‌شود.

از ارتباط مفهومی و ابعادی گزاره‌های بخش دوم خطبه می‌توان نتیجه گرفت، از آنجاکه اجرای عدالت با عبودیت نسبت مستقیمی دارد، شرط حاکمیت شایسته و بقای آن، دوام عبودیت و احساس مملوک بودن صاحبان آن است؛ بنابراین، تکلیف الهی همه‌ی مردم این است که با نقد سازنده حاکمیت، حکومت را یاری دهند و در این مسیر از هرگونه رفتاری که موجب کاهش عبودیت حاکمان شود، پرهیز کنند.*

پیوست

ترجمه خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه

پس از ستایش پروردگارا! خداوند سبحان به دلیل اینکه من سرپرستی شما را برعهده دارم، برایم حقی بر گردن شما، و برای شما نیز حقی همانند آن بر گردن من نهاده است. توصیف حق، بسیار گسترده و فراگیر و ادای آن، بسیار سخت و دشوار است. حق، دوسویه است و هیچ کس حقی ندارد، مگر آنکه دیگری بر او حقی داشته باشد. اگر کسی باشد که حق یکسویه‌ای برای او باشد، تنها خداست، نه مخلوقات او؛ به دلیل قدرت او بر بندگان و عدل او در تمام متصرفاتش و آنچه قضای خود را از آنها برگردانده است، ولی خداوند، حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده و پاداش آن را دوچندان کرده است، از سر فضل و گشایشی که سزاوار اوست. پس، خدای سبحان برخی از حقوق خود را برای بعضی از بندگان بر بعضی دیگر واجب کرده است، حقوقی برابر و دوسویه؛ به گونه‌ای که هیچ یک بدون دیگری واجب نمی‌شود. بزرگ‌ترین این حقوق، حق والی بر رعیت و حق رعیت بر والی است؛ حقی که خدای سبحان بر هر دو گروه واجب شمرده، و آن را عامل همبستگی و عزت دینشان قرار داده است؛ بنابراین، اصلاح رعیت بدون والی صالح و اصلاح والیان، بدون استقامت رعیت، انجام نمی‌شود. اگر رعیت و والی، به گونه‌ای متقابل، حق یکدیگر را پردازند، حق، میان آنان عزت می‌یابد، راه‌های روشن دین استوار و نشانه‌های عدالت تثبیت می‌شود، و سنت‌ها در مسیر خود جریان می‌یابد؛ پس زمانه، اصلاح می‌شود و مردم، مشتاق تداوم شرایط مطلوب می‌شوند و دشمنان از طمع‌ورزی به آن‌ها ناامید می‌گردند. اما اگر رعیت بر والی چیره شود، یا والی به رعیت اجحاف کند، اختلاف آرا و خواسته‌ها پدید می‌آید، نشانه‌های ستم آشکار، و فریبکاری در دین، فراوان می‌شود، و شاهراه‌های سنت ترک می‌شود. هوا و هوس، مبنای عمل قرار می‌گیرد، احکام دین، تعطیل شده و بیماری‌های نفسانی، افزایش می‌یابد؛ در نتیجه تعطیلی حق‌های بزرگ و رواج باطل‌های بزرگ، موجب وحشت کسی نمی‌شود! در آن زمان، نیکان ذلیل می‌شوند، و بدان، عزت می‌یابند، و پیروی از دستورات خدا نزد بندگان، در نظر آنان، بزرگ و انجام آن دشوار می‌شود. پس تا

می‌توانید در این امر یکدیگر را نصیحت کنید و حسن همکاری داشته باشید، [زیرا] هیچ‌کس نیست که حق مطلب را در اطاعت خدا ادا کند، و هرچند که در این راه، حریص و کوشا باشد، به حقیقتِ طاعتی که شایسته خدا است، نمی‌رسد. اما «نصیحت» در حد توان و ظرفیت وجودی، و نیز همکاری همدلانه در برپا داشتن حق در جامعه، از حقوق واجب خداوند بر بندگان است، و هیچ‌کس بالاتر از آن نیست که در ادای حقی که خدا برعهده او نهاده است، نیاز به کمک نداشته باشد، هرچند جایگاه او در حق، بزرگ و برتری او در دین، نسبت به دیگران، مقدم باشد، و هیچ‌کس نیست که هرچند از نظر مردم، خُرد و بی‌مقدار باشد، نتواند در این امر کسی را یاری کند یا از یاری دیگران، بی‌نیاز باشد. [در این میان، یکی از یاران امام برخاست و در سخنی طولانی ایشان را ستود و حرف‌شنوی و اطاعت از امام را اعلام کرد. سپس آن حضرت ادامه داد] کسی که منزلت خدا در جان و دلش بزرگ و والاست، باید به همین دلیل، هرچه جز خدا در نزدش کوچک باشد، و کسی که چنین باشد، نعمت و احسان خدا بر او بیشتر است، و درحقیقت، هیچ‌کس چنین نیست، مگر اینکه حق خدا بر او بیشتر باشد. از بدترین حالت‌های والیان نزد انسان‌های صالح این است که گمان برند آنان خودستایی را دوست دارند و زمامداریشان بر پایه برتری‌جویی قرار گرفته است؛ و من خوش ندارم حتی در گمان شما بگذرد که از مبالغه در ستایش خوشم می‌آید و خواهان شنیدن آن هستم. خدا را شکر، من چنین نیستم و اگر چنین بودم، برای ابراز کوچکی نزد خدا و اینکه او به دلیل بزرگی و بزرگ‌منشی شایسته‌تر است، آن را ترک می‌کردم؛ و چه بسا مردمی که پس از آزمایش و موفقیت در آن، خواستار شیرینی ستایش هستند، اما واجباتی هست که من ناچار به انجام آن هستم و حقوقی وجود دارد که من هرگز از ادای آن فارغ نمی‌شوم؛ بنابراین، درحالی‌که من خود را بابت این ادا و انجام، در اختیار خدا و شما قرار داده‌ام، مرا ستایش‌های زیبا و خوشایند نکنید، و با من چنان‌که با پادشاهان سرکش سخن می‌گویند، سخن مگویید، و چنان‌که با انسان‌های زودخشم، بااحتیاط و محافظه‌کارانه رفتار می‌کنند، رفتار نکنید، و رفتار سازشکارانه و ساختگی نداشته باشید، و گمان مبرید که شنیدن سخن حق بر من سنگین است، یا در پی بزرگ‌نمایی خویشم؛ بی‌تردید کسی که شنیدن سخن حق یا عرضه حق بر

او سنگین باشد، عمل به آن سنگین تر است. پس حال که چنین است، هیچ‌گاه گفتن حق و اظهارنظر و نصیحت به عدل را کافی ندانید، زیرا من ذاتاً نه بالاتر از این هستم که خطا کنم و نه در کارم از خطا ایمن هستم، مگر اینکه خدا مرا کفایت و مراقبت کند و از خواسته‌های نفسم که خدا بیش از من مالک آن است، برگرداند. درحقیقت، من و شما، بندگان کوچک و در مالکیت پروردگاری هستیم که هیچ پروردگاری غیر از او نیست، و مالک چیزهایی از ما است که خود، مالک آنها نیستیم؛ و ما را از آنچه بودیم، به آنچه صلاح ما بود درآورد، و گمراهی ما را به هدایت، جایگزین کرد، و پس از کوری، بصیرت و بینایی بخشید.*

یادداشت‌ها

۱. این خطبه در بعضی نسخه‌ها با شماره ۲۰۷ آمده است.
۲. پیش از سید رضی، این خطبه را کلینی از امام باقر(ع) نقل کرده است. نسخه او صرف نظر از تفصیل، در بعضی واژه‌ها و عبارت‌ها با نسخه سیدرضی تفاوت دارد که در پاورقی به آن‌ها اشاره شده است (ر ک: کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۲)، *الاصول من کافی*، الاسلامیه، ج ۸ «کتاب الروضه»، ۳۵۲).
۳. در میان این آثار، مقاله «طراحی و تبیین سیستم خط‌مشی‌گذاری حق‌مدار برای تحقق عدالت اجتماعی براساس نهج‌البلاغه» قابل تأمل است. دقت در استفاده از دو روش تحلیل محتوا و تحلیل منطقی برای ارائه الگویی براساس نهج‌البلاغه، نقطه قوت، و عدم توجه کافی به خطبه موردنظر و برداشت محدود از دو مفهوم حق و تکلیف و نظارت حکومت بر بخش‌های مختلف خود، از نقاط ضعف آن است (پورعزت، علی‌اصغر (۱۳۸۵)، «طراحی و تبیین سیستم خط‌مشی‌گذاری حق‌مدار برای تحقق عدالت اجتماعی براساس نهج‌البلاغه»، *دوماهنامه دانشور رفتار*، سال سیزدهم، شماره ۱۷، ۵۶-۳۱).
۴. برای نمونه ر. ک: محمودی، سعیده، (۱۳۹۲)، *تحلیل گفتمان ادبی خطبه‌های امام علی(ع)*؛ *مطالعه موردی شش‌شنبه، جهاد، توحید، متقین*، به راهنمایی حسین چراغی‌وش، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه لرستان؛ فضائلی، مریم، نگارش، محمد (۱۳۹۰)، «تحلیل خطبه پنجاه‌ویکم نهج‌البلاغه براساس طبقه‌بندی سرل از کنش‌های گفتاری»، *مطالعات اسلامی، علوم قرآن و حدیث*، سال چهل و سوم، شماره پیاپی ۸۶/۳، ۱۱۸-۸۱.
۵. در اجرای این مراحل، از کتاب *مطالعاتی در تحلیل گفتمان اثر ون‌دایک* استفاده شده است (ون دایک، تئون (۱۳۸۲)، *مطالعاتی در تحلیل گفتمان: از دستور متن تا گفتمان‌کاوی انتقادی*، گروه مترجمان، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، تهران: ۱۳۸۲).
۶. بدیهی است در تحلیل واژه‌ها، به جایگاه هریک از آن‌ها در بافت فرهنگی-اجتماعی زمان ایراد خطبه، توجه شده است.
۷. این انسجام کلی چنان است که موضوع پاراگراف‌ها، رشته‌های بلند متن و یا کل گفتمان‌ها را تعریف می‌کند (ون دایک، تئون (۱۳۸۶)، «نظرات و ایدئولوژی‌ها در مطبوعات»، ترجمه زهرا حداد و کوثر شهنی، *رسانه*، شماره ۷۲، ۹۸).
۸. در استفاده از واژه «ولایت» نیز با توجه به موضوع خطبه، شأن «حاکمیت سیاسی» آن به‌عنوان یکی از شئون «ولایت» و اخص از آن، مورد توجه بوده است.
۹. برای دریافت معناهای «نقد»، ر ک: جوهری، اسماعیل بن حماد (بی تا)، *الصحاح (تاج‌اللغه و*

صحاح العربیه)، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین، ج ۲، ۵۴۴؛ ابن منظور، محمد بن مکرّم (۱۳۷۴-۱۳۷۵ هـ.ق)، لسان العرب، بیروت: دارصادر، ج ۳، ۴۲۵؛ فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (بی تا)، القاموس المحیط، بیروت: دارالکتب العلمیه، ج ۱، ۴۷۴.

۱۰. نهج البلاغه (۱۴۴۲)، تصحیح صبحی صالح، قم: دارالهجره، ۳۳۵-۳۳۲.

۱۱. عبارت «و مَنَزَلَتِي أَلْتِي أَنْزَلَنِي اللَّهُ عَزَّ ذِكْرَهُ بِهَا مِنْكُمْ» در نهج البلاغه نیامده، اما در روایت کلینی آمده است (ر ک: کلینی، ج ۸، ص ۳۵۵).

۱۲. واژه «التَّنَاصُفُ» نشان دهنده دقت و دشواری رعایت دو حق کاملاً مساوی است.

۱۳. حرف تحقیق «قد» در آغاز گزاره نخست نیز تأکید دیگری بر استثناپذیری حق و دوسویگی و جعل الهی آن است.

۱۴. در میان واژه‌هایی مانند «شبیبه»، «مساوی»، «ندّه»، «شکل» و «نظیر» که هر کدام معنای خاصی از همسانی می دهند («شبیبه» مشارکت در کیفیت، «مساوی» فقط در کمیت، «ندّه» در جوهر، «شکل» در مقدار هندسی، «نظیر» گونه‌ای دیده شدن و شباهت ظاهری است (ر ک: عسکری، ابوهلال حسن بن عبدالله (۲۰۱۱)، الفروق فی اللغه، ج ۱، بیروت: دارالافاق الجدیده، ۱۴۹-۱۴۷)، «مثل» عمومی ترین واژه‌ای است که معنای همسانی و همانندی در همه جنبه‌های مادی و معنوی را دارد (راغب اصفهانی، حسین بن محمد (بی تا)، مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت: دارالقلم، ج ۱، ۷۵۹؛ مصطفوی، حسن (بی تا)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ج ۱۱، ۲۵).

۱۵. استفاده از باب تفاعل در این دو واژه نشان دیگری از دوسویگی حق است.

۱۶. با توجه به تفاوت معنای واژه «کفو» با «مثل» و «شبه» و «نظیر» و حرف «ک»، استفاده از واژه «تَتَكَافَأُ» برای تأکید بر این است که دو شیء ناهمجنس، برابر و همتا شوند (ر ک: فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۲۴)، کتاب العین، تحقیق محمد المخزومی، مؤسسه دارالهجره، ج ۵، ۴۱۴ و ۴۱۵؛ حسین بن محمد (بی تا)، مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت: دارالقلم، ج ۱، ۷۱۸؛ ابن منظور، محمد بن مکرّم (۱۳۷۵-۱۳۷۴ هـ.ق)، لسان العرب، بیروت: دارصادر، ج ۱، ۱۳۹؛ طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۵۷)، مجمع البحرین، تحقیق محمد حسینی اشکوری، مرتضوی، ج ۱، ۳۵۹ و ۳۶۰ و ج ۳، ۱۴۹ و ۱۵۰). واژه «وجوه» نیز نشان می دهد که این همتایی و برابری، نه تنها از حیث کمی یا کیفی، بلکه در تمام جهات و صورت‌ها، اعم از کمی و کیفی و ارزشی قرار داده شده است (جوهری، اسماعیل بن حماد (بی تا)، الصحاح (تاج اللغه و صحاح العربیه)، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین، ج ۶، ۲۲۵۴؛ عسکری، ابوهلال حسن بن عبدالله (۲۰۱۱)، الفروق فی اللغه، بیروت: دارالافاق الجدیده، ۲۹۱؛ ابن منظور، محمد بن مکرّم (۱۳۷۵-۱۳۷۴ هـ.ق)، لسان العرب، بیروت: دارصادر، ج ۱۳، ۵۵۶).

۱۷. جریان این دو مفهوم دوسویگی و جعل الهی برای حق، در طول گفتمان خطبه نیز با نشان‌های ارتباطی چون تکرار، عطف، فاء نتیجه، قابل پیگیری است.

۱۸. هرچند در این خطبه از حاکمان پیش از هر مفهومی صاحبان حاکمیت و قدرت سیاسی موردنظر است، اما با توجه به دوسویگی حاکمیت و گستردگی آن در تمام شئون جامعه، این معنا به صاحبان قدرت‌های غیرسیاسی نیز قابل تعمیم است.

۱۹. «حاکم» بیشتر به معنای فرمانروا است (راغب اصفهانی، ص ۲۴۸؛ ابن منظور، ج ۱۲، ص ۱۴۱؛ زبیدی، محمد بن محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس (بی تا)، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر، ج ۱۶، ۱۶۴)؛ «امیر» نیز دارای همان بار معنایی فرمانروایی و زمامداری است و جالب اینکه یکی از معنای آن، عصاکش کور است (صفی پوری، عبدالرحیم بن عبدالکریم (بی تا)، منتهی الأرب فی لغات العرب، لاهور: مطبع سرکاری، ج ۱، ۵۴) یعنی نوعی مدیریت که متضمن پیروی کورکورانه است. «سلطان» هم ذاتاً دارای برجستگی و بار معنایی خاصی است که با برابری انسان‌ها منافات دارد؛ بنابراین، جنس مفهوم ولایت، با جنس مفاهیم شبیه و مانند آن، به کلی متفاوت است، چنان‌که تمام مفاهیم بالا را دربر می‌گیرد؛ عناصری مانند سرپرستی مهربانانه، دوسویه، باتدبیر و درعین حال، سودمند است، به گونه‌ای که منفعت آن، بسیار است و غیرقابل احصاء و زیان‌های آن ناچیز و بی‌ارزش در شمار.

۲۰. برای واژه «امر» نیز تعریف‌های گوناگونی ارائه شده است که غالباً شامل شأن، کار، دستور و فرمان است (جوهری، ج ۲، ص ۵۸۰؛ ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة (۱۳۶۲)، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ج ۱، ۱۳۸؛ ابن منظور، ج ۴، ۳۴-۲۶) و در معنی اخیر معمولاً بر «اولو» و «اولی» اضافه می‌شود که به معنی فرمانده و حاکم و صاحب اختیار است و با توجه به سیاق عبارت‌ها از پیامبران و امامان تا دانشمندان و واعظان را شامل می‌شود (راغب اصفهانی، ص ۸۸).

۲۱. در این گزاره‌ها ضمن طرح امکان انحصاری یک‌سویگی حق برای خداوند، بر جعل حق دوسویه میان او و بندگان از روی توسع و تفضل تأکید شده است (ر.ک: ابن میثم بحرانی، کمال‌الدین میثم بن علی (۱۴۱۷)، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ترجمه قربانعلی محمدی مقدم و علی اصغر نوایی، ج ۴، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۸۹-۸۱).

۲۲. «صلاح» دارای معناها و مفهوم‌هایی مانند مسالمت و سازش، رفع نفرت و کینه و ایجاد الفت، متضمن منفعت و عدل و انصاف، امکان خیر، صواب در کار، خوب شدن، شایسته شدن و ضدفساد است (ر.ک: ازهری، ج ۴، ص ۱۴۲؛ عسکری، ص ۲۰۴؛ راغب اصفهانی، ص ۴۸۹؛ ابن منظور، ج ۲، صص ۵۱۶-۵۱۷؛ زبیدی، ج ۴، ص ۱۲۵؛ مصطفوی، ج ۶، ص ۲۶۷). از دو عبارت گزاره دهم برمی‌آید که هرچند ظاهر هر دو عبارت نفی است، اما صلاح جامعه بدون صلاح حکومت، امکانی هرچند ضعیف دارد، ولی صلاح حکومت بدون استقامت مردم غیرممکن است. به عبارت دیگر، از آنجاکه ابعاد گوناگون حاکمیت منحصر به حکومت نیست، آن‌گاه که فرهنگ نقد در جامعه زنده باشد، حتی در صورت وجود حکومت ناصالح، امکان اصلاح جامعه، هرچند ضعیف، وجود خواهد داشت؛ چنان‌که از تقدم «عَلَبَتِ الرَّعِيَه» بر «أَجْحَفَ الْوَالِي» در گزاره هفدهم نیز برمی‌آید، اگر والی اجحاف کند، در صورت استقامت مردم، امکان بازگرداندن او به مسیر حق وجود دارد، اما اگر فرهنگ نقد در جامعه از میان برود و رعیت غلبه کند، والی نیز فاسد و به حاکم جور تبدیل خواهد شد و هیچ امکانی برای اصلاح یا تداوم صلاح حاکمیت و در پی آن، جامعه نخواهد بود. این گزاره همچنین بر این مهم تأکید دارد که استقامت رعیت در زمینه اطاعت معنا می‌یابد، نه غلبه.

۲۳. دال مرکزی در حوزه گفتمانی حق و نیز در گفتمان نقد حاکمیت، حق است که قاعده

هرم به شمار می آید.

۲۴. از آنجاکه هدف اصلی در ادای حق دوسویه حکومت و مردم، اجرای عدالت است، نیاز به همکاری در ادای حق برای حکومت و مردم ضروری دانسته شده است (گزاره‌های ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱).

۲۵. «حق» نقیض باطل و اصل آن مطابقت و یکسانی و هماهنگی و درستی است (فراهیدی، ج ۳، ص ۶؛ ابن منظور، ج ۱۰، ص ۴۹؛ مصطفوی، ج ۲، ص ۲۶۱)، مانند مطابقت و تناسب پایه درب بر پاشنه خود، درحالی که با استواری و درستی می‌گردد (راغب اصفهانی، ص ۲۴۶). یکی از وجوه آن هر کار و سخنی است که برحسب واقع، آن‌گونه که واجب است، به اندازه‌ای که واجب است و در زمانی که واجب است، انجام شود، چنان‌که گفته می‌شود کار تو حق است و سخن تو نیز حق (فراهیدی، ج ۳، ص ۶؛ ابن منظور، ج ۱۰، ص ۴۹؛ راغب اصفهانی، ص ۲۴۷، مصطفوی، ج ۲، ص ۲۶۱).

۲۶. عدل را میانه‌روی، ترک افراط و تفریط و حکم به حق (زیبیدی، ج ۱۵، ص ۴۷۱)، نقیض جور، آنچه در افراد، مستقیم شمرده می‌شود، اصلاح ترازوها و مانند کردن چیزی به غیر از جنس خودش برای همانند قرار دادن (ابن منظور، ج ۱۱، ص ۴۳۰) و آنچه هم در حکم و هم در قول، مورد پسند مردم است، آورده‌اند (فراهیدی، ج ۲، ص ۳۸) طریخی نیز عادل را کسی می‌داند که هوای نفس، او را از حق، منحرف نکند و حکم به جور ندهد (طریخی، ج ۵، ص ۴۲۰).

۲۷. برای مثال، استقامت طریقی، عبارت است از برخورداری آن از هر چیزی که برای «راه» لازم است، مانند همواری، وضوح و به گمراهی نینداختن رهرو؛ استقامت انسان نیز در امری این است که شخص، قیام به آن امر و اصلاح آن را از خود طلب کند، چنان‌که کامل شود و فساد و نقص در آن راه نیابد.

۲۸. مانند قیام به حق و توحید در عبودیت در آیه: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ» (سوره فصلت، آیه ۶)؛ و ثبات بر ربوبیت حق و محافظت بر توحید در آیه: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» (سوره فصلت، آیه ۳۰).

۲۹. از سوی دیگر، از اینکه صلاح رعیت را وابسته به استقامت می‌داند، چنین برمی‌آید که استقامت باید از ابتدا در رعیت وجود داشته باشد، زیرا ممکن است برخی از رعایا به صورت فردی یا گروهی از ادای حق والی و اطاعت از او سر باز زنند؛ بنابراین، پذیرش ولایت والی و اطاعت و یاری او در اداره امور و تدابیر سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی و هرآنچه باعث حسن اجرای حکومت است، از اموری است که برای افراد و گروه‌های داخل در رعیت، نیاز به «استقامت» دارد.

۳۰. از آنجاکه حاکمیت دوسویه است (گزاره ۱)، امر تناصح و حسن تعاون، هم در میان مردم و هم میان مردم و حاکمیت ضروری است، زیرا ساختار حاکمیت متشکل از مردم است و هر یک از مردم، صرف‌نظر از داشتن یا نداشتن مقام‌های حکومتی، بخشی از نظام حاکمیت هستند؛ بنابراین، تناصح میان آن‌ها نه تنها در مسیر همان نقد حاکمیت معنا می‌یابد و تمام مناسبات اجتماعی را دربر می‌گیرد، بلکه به همان میزان ضروری و حتی از پیش‌نیازهای آن است.

۳۱. نکته قابل توجه این است که گرچه می‌توان به جای «تعاون» از واژه «تناصر» استفاده کرد که آن هم به معنی یاری کردن است، اما «نصر»، یاری کردن و رای قدرت موجود و

اضافه بر فعلی است که یاری شونده در حال انجام آن است (ر ک: راغب اصفهانی، ص ۸۰۸؛ ابن منظور، ج ۵، ص ۲۱۰)، در حالی که «عون» همکاری و کمک در محدوده کار مشترک هر دو انجام می شود؛ به عبارت دیگر، در تعاون، مسئله ای حل می شود که بین یاری شونده و یاری کننده، مشترک است (فراهیدی، ج ۲، ص ۲۵۳؛ ازهری، ج ۳، ص ۱۲۸؛ راغب اصفهانی، ص ۵۹۸؛ ابن منظور، ج ۱۳، ص ۲۹۸؛ مصطفوی، ج ۸، ص ۲۶۷).

۳۲. بدیهی است اصلاح حاکمیت از پایین ترین سطوح این ساختار که در گسترده ترین مفهوم، کل اجتماع را دربر می گیرد، به بالاترین سطوح آن از اهمیت و حساسیت بیشتری برخوردار است؛ بنابراین، نقد حاکمیت جریانی است که نه تنها باید در همه سطوح و لایه های اجتماع انجام شود، بلکه دقت و عمق آن در سطوح بالاتر نسبت به تأثیرگذاری سریع و تعیین کنندگی آن در جامعه باید افزایش یابد.

۳۳. در بخش دوم خطبه (گزاره ۳۲) که در پاسخ به ثنای طولانی یکی از اصحاب مطرح شده است، سیاق عبارت ها از سطح کلی و عمومی به شخصی و مصداقی تغییر یافته است.

۳۴. این گزاره شامل سه قضیه شرطیه در بیان این مفهوم است که هر که حق خدا بر او بیشتر باشد، باید جلال الهی در نظر او بیشتر باشد؛ بنابراین، از آنجاکه حاکمیت، بزرگ ترین حق الهی است، و حاکمان بیش از سایر مردم در معرض خطا و خروج از عبودیت قرار دارند (گزاره ۴۴)، باید پیوسته با یادآوری این مهم که حاکمیت و منزلت آن از خدا و جعل اوست و با مسئولیت هایی همراه است، از حب فخر و کبر دوری کنند (گزاره های ۳۳، ۳۴، و ۳۵).

۳۵. این نکته نشان دهنده حساسیت موضوع و نقش تعیین کننده آن در جهت گیری های حاکمان در سطوح مختلف حاکمیت است؛ تا آنجاکه در گزاره های بعد، ضمن تأکید بر لزوم ترک همیشه ثنای حاکمان توسط مردم، دلیل آن را فارغ نشدن (لَمْ أُفْرَغْ) همیشگی آنان از ادای تکالیفی می داند که حق الهی مردم بر آنهاست (گزاره ۳۷).

۳۶. درباره علت مخالفت حکومت با نقد حاکمیت، باید گفت نظارت مداوم و سازنده و پیگیرانه، مسئولیت های حکومت را در معرض توجه قرار می دهد و حاکمیت را از جایگاه قدرتی بی قید، نامحدود، مسلط، و غالب، به منزلتی دارای محدودیت ها و مسئولیت های سنگین، تغییر می دهد (گزاره ۱)؛ بنابراین، این حق، چیزی نیست که صاحبان قدرت را چندان خوش آید، مگر آنکه «عبید لرب» باشند (گزاره ۴۵)، زیرا عبودیت، نقش تعیین کننده ای در تعمیم و تخصیص و مقیدسازی خواسته ها و اهداف دارد؛ بنابراین، حاکمان، تا زمانی که به عبودیت نرسیده و خود را از تعلق ها آزاد نکرده باشند، قادر به ادای حق مردم و اجرای عدالت نخواهد بود. از همین رو است که علی (ع) در عبارت های پایانی (گزاره ۴۵ تا ۴۸) به این نکته توجه می دهد که شرط بقای حاکمان، دوام عبودیت و احساس مملوکیت آنها در برابر پروردگار است، و نیز در دعای پایانی، ربوبیت را عامل جعل همه حقوق الهی بر بندگان می داند.

۳۷. یکی از نکات قابل توجه این خطبه، این است که به فضای گفتمانی غیر حق تنها در تبیین نتایج عدم رعایت حق دوسویه حکومت و مردم پرداخته شده و نه بیشتر، زیرا حوزه گفتمانی حق، جعل الهی و غیر قابل تبدیل است و در هر جامعه ای وجود دارد؛ بنابراین، تفاوت گفتمان ها، نتیجه میزان آگاهی به این حوزه گفتمانی و موضوعیت یافتن دال مرکزی آن است.

منابع

- قرآن کریم
- نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح (۱۴۴۲ هـ.ق)، قم: دارالهجره.
- ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۷)، *جمهره اللغه*، تحقیق رمزی منیر بعلبکی، بیروت: دارالعلم للملایین.
- ابن سیده، علی بن اسماعیل (بی تا)، *المحکم و المحيط الأعظم*، ج ۱۰، تحقیق عبدالحمید هنداوی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن عباد، صاحب اسماعیل (۱۹۷۸)، *المحیط فی اللغه*، تحقیق محمدحسین آل یاسین، بیروت: عالم الکتب.
- ابن فارس، احمد (۱۳۶۲)، *معجم مقاییس اللغه*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۳۷۵-۱۳۷۴ هـ.ق)، *لسان العرب*، بیروت: دار صادر.
- ابن میثم بحرانی، کمال الدین میثم بن علی (۱۴۱۷)، *ترجمه و شرح نهج البلاغه*، ترجمه قربانعلی محمدی مقدم و علی اصغر نوایی، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ازهری، محمد بن احمد (۱۳۳۹)، *تهذیب اللغه*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- اسکندری، محمدحسین (۱۳۸۰)، «حقوق اجتماعی انسان و مبانی آن در اندیشه و حکومت امام علی (ع)»، *روش شناسی علوم انسانی*، شماره ۲۷.
- پروانه زاد، الناز، میراحمدی، منصور (۱۳۹۱)، «نسبت اخلاق و امر سیاسی در منظومه فکری امام علی (ع) با رویکرد به کلام ۲۱۶ نهج البلاغه»، *جستارهای سیاسی معاصر*، سال سوم، شماره ۱.
- پورعزت، علی اصغر (۱۳۸۵)، «طراحی و تبیین سیستم خط مشی گذاری حق مدار برای تحقق عدالت اجتماعی براساس نهج البلاغه»، *دوماهنامه دانشور رفتار*، سال سیزدهم، شماره ۱۷.
- جزری، ابن اثیر (۱۳۶۷)، *النهایه فی غریب الحدیث و الاثر*، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- جنتی، مرضیه (۱۳۸۰)، «حقوق متقابل مردم و حکومت از منظر امام علی (ع)»، *حکمت سینوی*، شماره ۱۶.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (بی تا)، *الصحاح (تاج اللغه و صحاح العربیه)*، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (بی تا)، *مفردات ألفاظ القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت: دارالقلم.

رضایی، احمد (۱۳۹۱)، «تحلیل گفتمان انتقادی خطبه شقشقیه براساس الگوی فرکلاف»، مجموعه مقالات برگزیده همایش نهج البلاغه، نشر، ج ۱.

رکنی، محمدمهدی (۱۳۷۰)، «سرمقاله: حقوق متقابل مردم و حکومت اسلامی در نهج البلاغه»، مشکوه، شماره ۶۸ و ۶۹.

زیبیدی، محمد بن محمد مرتضی (بی تا)، *تاج العروس من جواهر القاموس*، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر.

صفی پوری، عبدالرحیم بن عبدالکریم (بی تا)، *منتهی الأرب فی لغات العرب*، لاهور: مطبع سرکاری.

طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۵۷)، *مجمع البحرين*، تحقیق محمد حسینی اشکوری، مرتضوی، تهران.

عسکری، ابوهلال حسن بن عبدالله (۲۰۱۱)، *الفروق فی اللغة*، بیروت: دارالافاق الجدیده.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۲۴)، *کتاب العین*، تحقیق محمد المخزومی، مؤسسه دارالهجره.

فضائلی، مریم، نگارش، محمد (۱۳۹۰)، «تحلیل خطبه پنجاه و یکم نهج البلاغه براساس طبقه بندی سرل از کنش های گفتاری»، *مطالعات اسلامی، علوم قرآن و حدیث*، سال چهل و سوم، شماره پیاپی ۸۶/۳.

فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (بی تا)، *القاموس المحيط*، بیروت: دارالکتب العلمیه.

کلینی، محمد بن یعقوب، *الاصول من کافی*، الاسلامیه، ۱۳۶۲ ش.

گل صنم لو، زین العابدین، موحدی محب، عبدالله (۱۳۹۰)، «حکومت و حقوق متقابل مردم و زمامداران در نهج البلاغه»، *مطالعات تفسیری*، سال دوم، شماره ۷.

محمودی، سعیده (۱۳۹۲)، *تحلیل گفتمان ادبی خطبه های امام علی (ع) (مطالعه موردی شقشقیه، جهاد، توحید، متقین)*، به راهنمایی حسین چراغی و ش، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه لرستان.

مصطفوی، حسن (بی تا)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، بیروت: دارالکتب العلمیه.

مطرزی، ناصر بن عبدالسید (۱۳۶۰)، *المغرب فی ترتیب المعرب*، تحقیق محمود فاخوری، عبدالحمید مختار، مکتبه اسامه بن زید.

ون دایک، تئون (۱۳۸۶)، «نظرات و ایدئولوژی ها در مطبوعات»، ترجمه زهرا حداد و کوثر شهنی، رسانه، شماره ۷۲.